

ویرایش مجدد (۲)

چنان‌که در سه شماره پیشین گفتیم، در این بخش به ویرایش ترجمه‌های چاپ‌شده می‌پردازیم. فکر اصلی این بخش از آنجا ناشی شد که بسیاری از ترجمه‌های چاپ‌شده هنوز محتاج ویرایش هستند. روش کار به این ترتیب است که در هر شماره بخشی از یک ترجمه چاپ‌شده را انتخاب می‌کنیم و در هر مورد پیشنهاد خود را در کنار متن اصلی و ترجمه چاپ‌شده آن بدون توضیح می‌آوریم. امید است که این کار گامی عملی و مفید در جهت نقد و آموزش ترجمه در ایران باشد.

نیچه و مکتب پست مدرن / دیو رابینسن

مجموعه سپهر اندیشه

نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۰

Nietzsche is an important philosopher because he was the first to recognise what being 'modern' really means for Western Europeans.

ترجمه چاپ‌شده: نیچه به جهت آنکه اولین کسی است که مفهوم «مدرن» بودن را برای اروپاییان غربی مطرح کرد، به‌عنوان یک فیلسوف واجد اهمیت است.

ترجمه پیشنهادی: نیچه فیلسوف مهمی است چون اولین کسی بود که تشخیص داد «مدرن» بودن در نزد مردم اروپای غربی به‌راستی به چه معناست.

He saw that two thousand years of belief in Christian values was coming to an end, and that this meant that our individual lives no longer had any purpose or meaning.

ترجمه چاپ‌شده: نیچه می‌دید که دو هزار سال اعتقاد به ارزش‌های مسیحی در شرف پایان یافتن است و این مسئله را نشانه آن می‌دانست که زندگانی ما دیگر واجد هیچ‌گونه هدف یا معنایی نیست.

ترجمه پیشنهادی: نیچه دریافت که اعتقاد دوهزارساله به ارزش‌های مسیحی دارد از بین می‌رود.

و این بدان معنی است که زندگی فردی ما دیگر هیچ هدف یا معنایی ندارد.

Even worse, nearly all of the key ideas and values of Western thought were just 'metaphysics', without foundation, and he believed that this devastating fact would have to be confronted honestly.

ترجمه چاپ شده: بدتر از این، آنکه تقریباً همه ایده‌ها و ارزش‌های کلیدی اندیشه غربی را صرفاً ماوراءطبیعی و فاقد بنیاد می‌دانست و اعتقاد داشت که با این واقعیت وحشت‌انگیز باید با صداقت روبه‌رو شد.

ترجمه پیشنهادی: از آن بدتر اینکه نیچه دریافت که تقریباً تمام افکار و ارزش‌های مهم اندیشه غربی صرفاً «متافیزیکی» و فاقد بنیاد هستند و معتقد بود که باید صادقانه این واقعیت ویرانگر را پذیرفت.

He finally suggested the need for 'new people' who would understand and celebrate this new state of affairs. And all of these disturbing ideas he expressed in an extraordinary way:

ترجمه چاپ شده: نظر نهایی او، ضرورت پیدایش «نسلی جدید» بود که قادر بودند این وجه از امور را دریابند و به اهمیت آن پی‌ببرند و همه این پدیده‌های پریشان‌کننده را با روشی خارق‌عادت بیان نمود:

ترجمه پیشنهادی: و حرف آخر او این بود که «آدمی دیگر» باید ساخت که این وضعیت جدید را درک کرده و از آن استقبال کند. و او همه این افکار تشویش‌آمیز را به زبانی خارق‌العاده بیان می‌کرد:

"At last the horizon appears free again to us, even granted that it's not bright, at last our ships may venture out again. . . . the sea, our sea lies open again; perhaps there never has been such an 'open sea'."

ترجمه چاپ شده: «بالاخره افق دوباره در مقابل چشمان ما رخ می‌گشاید و با وجودی که پرتوی در آن دیده نمی‌شود، کشتی‌های ما باید بادبان‌ها را برافرازد. دریا، یعنی دریای ما دوباره جلوه می‌نماید؛ شاید هرگز چنین دریای گسترده‌ای جلوه ننموده است.»

ترجمه پیشنهادی: «افق پیش روی ما سرانجام دوباره آزاد شده است، و گرچه روشن نیست، اما کشتی‌های ما دوباره می‌توانند خطر کنند... دریا، دریای ما دوباره باز است؛ شاید هیچ‌گاه چنین (دریای بازی) نبوده است.»

Nietzsche knew he was a prophet. Photographs of him usually reveal a man with a ridiculous walrus moustache and wild staring eyes. He always thought he was writing for a more appreciative future audience, and described himself as a 'posthumous' philosopher.

ترجمه چاپ شده: نیچه می دانست که او خود پیامبری است. عکاسانی که رخساره او را به تصویر کشیده اند، معمولاً او را به صورت مردی به ما می نمایند با سبلی تمسخربرانگیز، به هیئت سیل اسب آبی و چشمان وحشی خیره. نیچه همیشه تصور می کرد که برای مخاطبان قدردان تر آینده می نویسد و خویشان را فیلسوفی می دانست که اهمیت او پس از مردن می توانست ظاهر شود.

ترجمه پیشنهادی: نیچه خود را پیامبر می دانست. عکس هایش معمولاً مردی را نشان می دهد با سیل مسخره اسبان آبی و چشمانی سرکش و خیره. نیچه همیشه تصور می کرد خطاب او به مخاطبان فهم تر آینده است و خود را «فیلسوف پس از مرگ» می خواند.

So, one hundred years later, perhaps we are that audience and he is the first great postmodernist.

ترجمه چاپ شده: پس چه بسا صدسال دیگر ما همان مخاطبان باشیم و او را اولین پُست مدرن بزرگ به حساب آوریم.

ترجمه پیشنهادی: اکنون که صدسال از آن زمان می گذرد، شاید ما همان مخاطبان مورد نظر نیچه هستیم و او اولین پُست مدرن بزرگ است.

What was really wrong with Western civilization was Christianity – a religion for which Nietzsche seems to have had a passionate Oedipal hatred. (He was the son of three generations of strict Lutheran preachers.)

ترجمه چاپ شده: به نظر نیچه ابتلای بی درمان تمدن مغرب زمین دیانت مسیح بود، دیانتی که نیچه نسبت به آن شدیداً نفرت می ورزید، آن چنان که ادیب پدر خود را منفور می داشت (نیچه فرزند سه نسل از کشیشان متعصب لوتری بود).

ترجمه پیشنهادی: مشکل واقعی تمدن غربی دیانت مسیح بود، دیانتی که نیچه ادیب وار سخت از آن بیزار بود. (سه نسل از خانواده نیچه واعظان متعصب لوتری بودند).

Nietzsche's view was that Christianity was the latest and most pernicious stage in a peculiar way of thinking that began with Socrates. Socrates

encouraged the belief in immortal souls and absolute truths.

ترجمه چاپ شده: به نظر نیچه مسیحیت آخرین و دهشتناک‌ترین مرحله در نظام اندیشه‌ای بود که با سقراط شروع شد. سقراط پیروان خود را به اعتقاد به فناپذیری روح و حقایق مطلقه دعوت نمود.

ترجمه پیشنهادی: به نظر نیچه مسیحیت جدیدترین و مخرب‌ترین مرحله یک شیوه خاص تفکر بود که سقراط آن را بنا نهاده بود. سقراط اعتقاد به ارواح فناپذیر و حقایق مطلق را ترویج می‌کرد.

His disciple Plato devised a 'two-world' philosophy, which claimed that this everyday material world is an inferior copy of a perfect transcendent one. These beliefs in 'higher' (or 'transcendent') truths and existences blended easily into the subsequent theology of the Christian Church.

ترجمه چاپ شده: افلاطون، شاگرد او، به تعبیه فلسفه‌ای دو جهانی دست یازید، مشعر بر آنکه جهان مادی و ناسوتی، نشئه مادی از جهان ایده‌آل انتزاعی است. این اعتقاد به حقیقت و هستی بالاتر یا «استعلایی» به آسانی با الاهیات متأخر کلیسای مسیحی پیوند خورد.

ترجمه پیشنهادی: شاگرد او، افلاطون، فلسفه‌ای «دو جهانی» بنا نهاد که بر طبق آن این جهان معمولی و مادی، نسخه نازلی از جهانی بی نقص و استعلایی است. این اعتقاد به حقایق و وجودهایی «بالاتر» (یا استعلایی) بعدها به سهولت در الاهیات کلیسای مسیحی ادغام شد.

Philosophical skepticism usually comes in different forms. Most philosophers tend to be selective sceptics as a matter of course. They often declare that all previous philosophies are invalid, but that their own truths are cast-iron. Some, like Nietzsche, are more worryingly global. They contend that there is no such thing as human knowledge, and that 'truth' is either unreachable or worse, a myth.

ترجمه چاپ شده: اشکال بروز تشکیک فلسفی متفاوت است و به این جهت فلاسفه مشکک در موارد تشکیک خود، انتخابی عمل می‌کنند. آنها غالباً معتقدند که همه مکاتب فلسفی سلف فاقد اعتبار است ولی حقایقی که برایشان آشکار شده است واجد اعتبار مطلق است. برخی دیگر چون نیچه از این هم افراطی‌ترند و ایشان را عقیده بر آن است که مطلقاً چیزی به عنوان معرفت انسانی وجود ندارد و حقیقت یا دست نیافتنی است یا به کلی افسانه است.

ترجمه پیشنهادی: شک فلسفی معمولاً به صورت‌های مختلف ابراز شده است. بیشتر فلاسفه

معمولاً شکشان‌گزینشی است. آنها همه فلسفه‌های پیش از خود را بی‌اعتبار می‌دانند ولی آنچه را که خود حقیقت می‌شمارند وحی مُنزل می‌دانند. برخی هم، چون نیچه، شکشان‌فراگیر است، که نگران‌کننده‌تر است. اینان مدعی هستند که چیزی به نام معرفت بشری وجود ندارد و «حقیقت» یا دست‌نیافتنی‌ها، از آن بدتر، افسانه است.

Nietzsche's brand of global skepticism is usually called 'anti-foundational', a term that needs a bit of explanation. As King Lear famously says, quoting Aristotle, 'Nothing will come of nothing'. All philosophy has to start with some core beliefs that are thought to be 'self-evident' and therefore true.

ترجمه چاپ‌شده: نوع مشخص تشکیک افراطی نیچه‌ای را معمولاً مکتب «ضد نهاد» نام می‌نهند؛ عنوانی که اندکی باید به توجیه آن پرداخت. شاه‌لیر گفته‌ای دارد که به نقل قول از ارسطو بیان شده است: «هیچ از هیچ نمی‌زاید.» هیچ فلسفه‌ای نمی‌تواند کار خود را بدون نوعی اعتقاد اولیه که مبرهن و حقیقی انگاشته می‌شود آغاز کند.

ترجمه پیشنهادی: این نوع شک فراگیر نیچه را معمولاً «ضد نهاد» می‌نامند، اصطلاحی که نیاز به توضیح دارد. آن‌طور که شاه‌لیر از قول ارسطو می‌گوید: «از هیچ هیچ زاده نمی‌شود.» هیچ فلسفه‌ای بدون هیچ اعتقاد بنیادی که «بدیهی» و، بنابراین، درست فرض شود آغاز نمی‌شود.

In his most famous work, *Thus Spake Zarathustra* (1884), Nietzsche finally clarified those two doctrines for which he is most famous: the 'Overman' and the myth of 'Eternal Return'. These are his remedies against the chaos and nihilistic despair that he suggests will eventually envelop the Western world after the collapse of Christian and scientific world views.

ترجمه چاپ‌شده: نیچه در مشهورترین اثر خود، چنین گفت زرتشت (۱۸۸۴)، دو مفهومی را که باعث شهرت این فیلسوف شده است، یعنی «ابرمرد» و «اسطوره رجعت ابدی» مشخص کرد. این دو درمان‌هایی است که او علیه هرج و مرج و نومیدی پوچ‌گرایانه‌ای که به نظر او نهایتاً طومار تمدن مغرب زمین را بعد از انقراض مسیحیت و جهان‌بینی‌های علمی در هم خواهد نوردید تجویز می‌نماید.

ترجمه پیشنهادی: نیچه در معروف‌ترین اثر خود، چنین گفت زرتشت (۱۸۸۴)، دو آموزه‌ای را که باعث شهرت زیاد او شده، یعنی «ابرمرد» و اسطوره «رجعت ابدی»، تبیین کرد. این دو درمان‌هایی است که او برای درد هرج و مرج و ناامیدی حاصل از پوچ‌گرایی تجویز می‌کند،

دردهایی که به نظر او پس از انقراض مسیحیت و جهان‌بینی‌های علمی عاقبت تمدن غرب را فراخواهد گرفت.

The *Übermensch* – translated either as Overman or Superman – is a new kind of being, a superior character who will be able to leave behind the pull of human gravity. Overmen will be powerful, strong and healthy individuals, who live an earthly and sensuous life, free from the error of belief in some transcendent reality and the restrictions of ‘herd morality’.

ترجمه چاپ‌شده: اوپرمنش که به ابرمرد ترجمه شده است، موجودی جدید و شخصیتی متعالی است که خواهد توانست بر گرانش زندگی انسانی فائق آید. ابرمردان افرادی نیرومند، قوی و سالم خواهند بود که حیاتی زمینی را با برخورداری از لذات جسمانی فارغ از خطای اعتقاد به هرگونه واقعیت ماورایی و محدودیت‌های اخلاقیات گوسفندوار تجربه خواهند کرد.

ترجمه پیشنهادی: «اوپرمنش» – که می‌توان آن را «ابرانسان» یا «فوق بشر» ترجمه کرد – نوع جدیدی از انسان، انسانی برتر است که می‌تواند بر وضعیت دشوار بشری فائق آید. ابرانسان‌ها افرادی قدرتمند، قوی و سالم هستند که زندگی زمینی برخوردار از لذات جسمانی دارند و دچار این توهم نیستند که واقعیتی استعلایی و محدودیت‌های «اخلاق گله‌ای» وجود دارد.